



بسم الله الرحمن الرحيم

دلالت نهی

یک نکته، از بحث اجتماع امر و نهی باقی مانده که در کفایه هم مطرح شده است و آن سؤال این است که آیا نهی، بر منع از فعل، دلالت می‌کند یا بر طلب ترک هم دلالت دارد و یا اینکه دال بر یک امر وجودی به عنوان کف و خویشندناری است؟ این هم یک سؤال است که در باب نواهی، وجود دارد.

مورد اول: مطلوب در نهی، طلب ترک است

وقتی مولا از شرب خمر، نهی می‌کند، می‌خواهد طلب ترک کند یا زجر از فعل، انجام دهد؟! یعنی به طور مستقیم، حکم به همان امر خارج، تعلق می‌گیرد؛ به عبارت دیگر به همان طبیعتی که ناظر به خارج است، تعلق می‌گیرد مثلاً: گاهی امر می‌کند و می‌گوید «بزن»، حالا نهی می‌کند و می‌گوید «نزن»، یعنی می‌گوید زدن که یک طبیعت است، ترک شود که منظور از آن، ترک فعل است. آیا این مدنظر است که ظاهر اولیه هم همین است.

مورد دوم: مطلوب در نهی، خویشندناری باشد

یا اینکه بگوییم: مطلوب در نهی، یک امر وجودی است که همان خویشندناری است اینکه نفسش را از انجام این فعل، بازدارد؛ این مورد دوم، یک پدیده وجودی است و از نوع پدیده‌های روان‌شناختی است، خویشندناری یعنی: اینکه نفس خویش را، از انجام فعل بازدارد؛ که این، امر وجودی می‌شود و با مورد اول، تفاوت است.

تفاوت مورد اول و دوم

تفاوت این دو امر در این است که اولی، اعم از دومی است؛ یعنی عام و خاص هستند برای اینکه ممکن است ترک از کسی صادر بشود که این یک تعبیر تسامحی است؛ یعنی ممکن است، چیزی ترک شود ولی خویشندناری بر آن ترک، صادق نباشد، انگیزه ندارد یا اصلاً غافل است مثلاً شما خلبانی را ترک کردید به خاطر اینکه هم از آن غافل هستیم، هم تبحر نداریم و هم انگیزه نداریم که در هر حال، پرواز ترک شده ولی در اینجا کف، صادق نیست، اینجا خویشندناری صادق نیست چون خویشندناری در جایی است که توجه و انگیزه وجود دارد و با توجه و



انگیزه و وجود عوامل تشویقی نسبت به یک چیز، شخص خودش را حفظ می‌کند که در مفهوم تقوا هم یک چنین چیزی نهفته است.

انواع ترک

پس ترک، دو نوع است؛

نوع اول

گاهی ترکی هست که کف و خویشتن‌داری، بر آن صادق نیست که یا به خاطر غفلت است و یا به خاطر عدم انگیزه است یا به خاطر این است که عوامل بیرونی همراه با این ترک است و این‌طور نیست که مقاومتی در کار باشد لذا کف، صادق نیست.

نوع دوم

گاهی هست هم این‌طور ترک همراه با کف و خویشتن‌داری می‌شود به خاطر اینکه توجه و احیاناً هم موانعی انگیزه‌ای وجود دارد و می‌آید نفس خود را از آن عمل باز می‌دارد و سدی مقابل خود و آن عمل، قرار می‌دهد.

منظور از ترک، معنای اول است یا دوم؟

این یک سؤال آیا معنای اول است یا معنای دوم است؟ وقتی که کسی بخواهد به این سؤال جواب بدهد طبیعتاً در بادی امر می‌گوید: نهی، دال بر طلب ترک و زجر از فعل است و می‌خواهد این کار انجام بشود؛ بنابراین مقتضای قاعده و مدالیل لفظیه و تبادرات، همان معنای اولی است حالا سؤال این است که چطور شده که این توهّم یا تصور، ایجاد شده، الان یاد نمی‌آید کسی قائل به این باشد ولی سؤال این است که چه چیزی موجب شده که این تصور، پیدا شود ما از معنای اولی، به سمت دومی بیاییم در حالی که تبادرات صیغه نهی آن اولی است.

شاگرد: إن متعلق الطلب فیه، هل هو الکف، أو مجرد التّرك و أن لا یفعل؟ والظاهر هو الثّانی!

مجرد ان لا یفعل صحیح است و آن توهّم است که بعد از آن واقع می‌شود حالا اینکه متأخرین هم این را می‌گویند یا نه! نمی‌دانم اگر هم قائل بوده در متقدمین است خیلی نادر است.



وجوه مذکور

اما اینکه چرا ممکن است کسی به سمت آن احتمال دوم برود؟ چند وجه، ذکر شده؛

وجه اول

یک وجه که طبق روال طبیعی است این است که کسی بگوید: ترک، عدم است و عدم، امر اختیاری نیست که این یک اشکال فلسفی است که می‌گوید: باید تکلیف، به یک امر اختیاری تعلق بگیرد که این کبری است؛ و صغری این است که ترک و عدم، یک امر اختیاری نیست، چون ترک، چیزی است که وجود دارد و اختیار به وجود، تعلق می‌گیرد و متعلق اختیار هم باید یک امر وجودی باشد؛ بنابراین این یک اشکال است که اشکال فلسفی است و جوابش را هم که خود فلاسفه دادند و این است که «ترک هم مثل خود فعل، اختیاری است» درواقع تعریف اختیار این است که «ان شاء یفعل و ان شاء لم یفعل» و لذا اراده می‌تواند به ترک، تعلق بگیرد. حالا اشکال فلسفی این بحث بماند

وجه دوم

وجه دومی که می‌توان برای نظر دوم، ذکر کرد، این است که تکلیف و بعث و زجر، در جایی متصور است که اثر داشته باشد و ترکی که کسی توجه به آن ندارد یا ترکی که نسبت به انجام آن انگیزه‌ای وجود ندارد، دیگر که خطاب در اینجا اثری ندارد؛ مثل همان خروج از محل ابتلا است، اگر یک چیزی از محل ابتلاش بیرون باشد چطور می‌گوییم تکلیف به آن تعلق می‌گیرد همین‌طور اگر چیزی هیچ انگیزه ذاتی نسبت به انجام یک فعل ندارد، حالا بیا بگویم بگویم انجام ندهد، اثری بر این زجر و منع و نهی مترتب نیست.

وجه دوم به عبارت دیگر

وجه دوم می‌گوید زجر و منع و نهی وقتی فعلیت پیدا می‌کند که اثری داشته باشد؛ و اثر هم آن وقتی دارد که در معرض انجام فعلی باشد اما وقتی در معرض انجام فعلی نباشد دیگر بگوید انجام نده، معنا ندارد حالا چه بگوید و چه نگوید، انجام نمی‌دهد چون تحصیل حاصل است دقت کردید این وجه دوم وجه مهمی است می‌گوید شما وقتی می‌خواهید نهی کنید باید طرف یک توجهی داشته باشد انگیزه‌ای داشته باشد شوق و علاقه‌ای ولو ضعیف در او وجود داشته باشد تا بگویم انجام نده! و بدون این متصور نیست نهی و زجر این وجه بهتر از وجه قبلی است.



تفاوت وجه اول و وجه دوم

تفاوت وجه دوم با وجه اول، این است که وجه اول می‌گوید: ترک، مطلقاً نمی‌تواند متعلق نهی قرار بگیرد به خاطر اینکه عقلاً نمی‌شود؛ اما وجه دوم می‌گوید که به دلیل این نکته فنی که باید نهی، اثر داشته باشد و یک نقشی ایفا کند این‌طوری می‌گوییم نه اینکه از نظر عقلی و فلسفی، مانعی ندارد ولی باید یک فایده‌ای داشته باشد. فایده‌ای ندارد چیزی که نمی‌خواهد و به آن توجه و انگیزه ندارد باز هم بگوییم انجام نده! این وجه دوم است. این وجه دوم در بحث علم اجمالی مفصل بحث می‌شود؛ و سخن آنجا این است که بعث و زجر از چیزی که نسبت به او بعث و انگیزه دارد و بنا دارد که خودش انجام بدهد این چه فایده‌ای دارد. زجر از آن چیزی که انگیزه ندارد چه فایده دارد. محل بحث ما است بعضی هم تمایلی به این پیدا کردند در آن چیزهایی که در معرض علاقه و انگیزه نیست، زجر و نهی نمی‌تواند به آن تعلق بگیرد مثل خروج از محل ابتلاست اما بحث را باید مفصلاً در علم اجمالی طرح کنیم ولی به اختصار عرض می‌کنیم؛

آثار نهی

نهی می‌تواند چند اثر داشته باشد؛

۱- یک اثر نهی این است که کسی انگیزه دارد و می‌خواهد جلوی آن را بگیرد که رفع می‌کند، پس یک اثر نهی رفع می‌کند؛ یعنی خود این خطاب، موجب می‌شود تا در او شوقی ایجاد نشود. این هم اثر است و خیلی جاها این اثر را دارد؛ بنابراین همیشه اثر نهی رفع نیست آدمی که الان شوق دارد، بیاید مانع او بشود. این یک اثرش است که رفع می‌کند و با آن شوق موجود مقابله می‌کند.

۲- دوم اینکه دفع می‌کند؛ یعنی کاری می‌کند خود این خطاب الان شوق ندارد ولی آمدن این خطاب موجب می‌شود نرود دنبال این کار و این شوق برایش پیدا نشود باز هم این اثر را دارد.

۳- اثر سوم که ما فقط به عنوان ادعا عرض می‌کنیم این است که شارع، زمینه‌ای فراهم می‌کند که او بتواند این را منتسب به خدا بکند و این‌ها قرائنی در علم اجمالی است که ما به استادهایمان می‌گفتیم این اثری است که برای آن در دین و شریعت، شواهدی وجود دارد و این جور نیست که همه امرونی‌هایی که می‌آید می‌خواهد به شکل رفع، شوق را ایجاد کند یا شوق را بردارد، نه این‌طور نیست بلکه گاهی حالت دفع دارد این هم یک اثر است بلکه از این هم بالاتر که گاهی این نه اثر رفع شوق و نه دفع شوق دارد ولی این اثر را دارد که همین ترکی که به طور طبیعی،



موجود بود را می‌تواند این را با عنایت، منتسب به خدا بکند و همان می‌تواند ثواب، پیدا کند یعنی همین ترک حاصل، با یک عنایتی منتسب به مولی می‌شود و حتی عبادت می‌شود و ثواب می‌برد همین اثر، لطف الهی است که فضا را در تکلیف، باز کرده و می‌تواند کارهای عادی معمولی را مبدل به عبادت بکند؛ این هم یک نکته‌ای است که ما در آنجا گفتیم.

جمع‌بندی

بنابراین ما عرض کردیم بحث مفصل اثر سوم در علم اجمالی است که حداقل در شرع این‌طور است که اثر تکالیف، گاهی در طرف نهی و زجر، رفع و شوق است گاهی هم دفع و شوق به معصیت است گاهی هم تمهید برای این است که بتوان اگر خواست این منتسب بشود این از یک طرف؛ و همان‌طور که گاهی مولی در طرف امر بعث می‌کند تا ایجاد شوق کند چون هیچ شوقی در او نیست. گاهی هم نه می‌آید برای اینکه عوامل مزاحمی که ممکن است بیاید و این شوق را از بین ببرد، نگذارد تا آن بیاید گاهی هم هست نه همه این‌ها وجود دارد ولی زمینه را فراهم می‌کند برای اینکه بتواند این را در دستگاه عبادی قرار بدهد و لذا اثر دارد پس وجه دوم هم این است که اثر دارد این یک مطلب که من به خاطر همین نکته خواستم این را در اینجا عرض بکنم.

شاگرد: آن سه و جهی که فرودید در مقام ثبوت است یا در مقام اثبات؟

ما آنجا گفتیم که در آنجا شواهدی وجود دارد که آن سومی هم هست و این در فضای شرع متصور است، اصلاً خود اینکه افعال عادی مباح طبیعی را می‌شود به نیت اینکه مقدمه چیزی بشود و جایی عبادت واقع شود، شواهد بر این مسئله‌اند و وجوه دیگری هم هست که یکی خطابات قانونیه است و چند وجه دیگر هم هست و که اگر الان آن وجوه را وارد نشویم، بهتر است، این هم وجه دوم است.

نتیجه انواع کف

یک نکته دیگر اینجا عرض کنیم و آن نکته این است که کف که اینجا گفته می‌شود از نظر روحی و روان‌شناختی این خویشتن‌داری و کفی که گفته می‌شود این هم دو معنا دارد؛



۱- یک معنا که تابه حال در اذهان بود، همین است که در حقیقت یک شوق مزاحم و انگیزه به انجام فعل، وجود دارد اما او خودش را نگه می‌دارد مثلاً انگیزه دارد که الان به سفر برود مقابل این انگیزه و موج درونی مقاومت می‌کند این یک معنای کف است.

۲- یک معنای عام‌تری برای کف وجود دارد، می‌شود تصویر کرد که همان ترک به شکل عدم ملکه است. در این معنا کف، خیلی به مفهوم ترک، نزدیک می‌شود. برای اینکه در این معنای دوم، همین‌که می‌شود این کار را انجام داد و انجام نداد ولو اینکه این جور نباشد که انگیزه‌ها، همراه با یک مقاومت و مقابله باشد بلکه همین هم صدق کف می‌کند. خود را از عمل به معنای عام، باز داشت؛ یعنی عملی که می‌شد انجام داد علی‌القاعده امکان وجود و شأنیت وجود داشت را انجام نداد ولو به خاطر اینکه شوقی در او وجود نداشته است.

معنای دوم به عبارت دیگر

این معنای دوم هم گاهی هست یعنی کف همیشه به معنای مقاومت در برابر یک انگیزه درونی نیست، بلکه گاهی هم کف به معنای این است فعلی که «کان من الممكن ان یستر ان الشخص و لم یفعله» همین‌که توجه به مسئله داشت و انجام نداد می‌گوید این نوعی کف به معنای مطلق است، بنابراین کف به معنای خاص؛ یعنی آنجا که توجه هست و انگیزه فعل هم وجود دارد ولی انجام نداد اما کف به معنای عام هم این را در برمی‌گیرد به اضافه آنجایی که توجه هست ولی انجام نداد ولو اینکه شوق مزاحمی هم وجود ندارد ولی توجه داشت و انجام نداد بر این هم نوعی خویشتن‌داری به معنای عام، صدق می‌کند که این دو تا در کلمات مشخص نشده است و ظاهر کلام، معنای اول خاص است اما ممکن است آن‌هایی که کف را گفتند، مرادشان همین معنای عام باشند که آن وقت مشکوک کمتر است

شاگرد: تعریف کف چیست؟

من در تصویر کاربردی تبادری خودم، فکر می‌کنم کف به عملی می‌گویند که انگیزه به انجام ندارد ولی توجه دارد و انجام نمی‌دهد که می‌گویند بالاخره خودش را بازداشت؟ برای اینکه به این ملاحظه که می‌توانست انگیزه به شکل دیگر برای خودش ایجاد کند اما آن را ایجاد نکرد که این همان کف است که گویا یک عنایتی در اینجا وجود دارد یک فعل نفس از اینجا صادر شده است به این صورت که صرف عدم فعل نیست بلکه در اینجا، نفس یک نوع، فعالیتی انجام داده است ولی فعالیتش ضعیف است. حالا اسم آن را هم این نگذارید، من تحلیل روان‌شناختی آن را



می‌خواهم بگویم زیرا تحلیل روان‌شناختی آن برای من مهم‌تر است.

تفاوت انواع کف

۱- یک وقتی در اثر اینکه توجه ندارد، فعل هم صادر نمی‌شود چون انگیزه به آن ندارد همین‌که توجه ندارد این عدم محض است، ترک است.

۲- رتبه بعد این است که توجه دارد ولی انگیزه هم ندارد با توجه انجام نمی‌دهد این یک جور فعل نفس شد یک نوع از کف یا فعل ترک، در اینجا وجود دارد؛ فعل ناظر به ترک، وجود دارد.

۳- شدیدتر از آن، حالت سوم است که هم توجه دارد و هم انگیزه ولی خودش را نگه می‌دارد.

این سه مرتبه از نظر روان‌شناختی، متفاوت است این را که عرض کردم برای این است که «اتقوا الله» و امثال این‌ها که گفته می‌شود: یک بار است که اتقوا الله را به معنای خویشنداری به معنای خاص می‌گیریم این آنجایی است که توجه دارد، انگیزه هم دارد و حالا دارد خودش را حفظ می‌کند ولی به نظر من اتقوا الله و این نوع مفاهیمی که در دین آمده، معنای عام دارد یعنی کف مطلق یا «ما شئت فسم» به عبارت دیگر همان جایی را می‌گیرد که انگیزه معصیت دارد و خودش را با مقاومت، حفظ می‌کند و آن هم با درجاتی که دارد چون انگیزه‌ها تفاوت دارد همان جایی که انگیزه ندارد ولی توجه دارد، تقوا را در برمی‌گیرد و لذا در مثل این مفاهیم، عام، مقصود می‌باشد و اگر کسی اینجا کف را هم بگوید شاید مقصودش عام باشد، این هم یک نکته.

البته در این مبحث، نکات روان‌شناختی در بحث‌های فقهی، وجود دارد که خوف دارم به آن پردازم زیرا فکر کنم چند جلسه از ما بگذرد گرچه بحث جدید است و ناظر به مسائل روان‌شناختی است پس بگذاریم در یک فرصت دیگری، طرح کنیم.